هوالعلیم

عزّت حقیقی در عصر ظهور

نیمه شعبان ـ سال 1429 هجری قمری

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرّحمٰنِ الرّحیم

اَلحمدُ لِلّهِ ربِّ العالَمین

و صلَّی اللهُ عَلیٰ سیّدنا و نبیِّنا أبی‌القاسم محمّدٍ

و علیٰ آله الطیّبین الطّاهرین

و اللّعنةُ عَلیٰ أعدائِهِم أجمَعینَ

## عزّت اعتباری در قبال عزّت حقیقی

آیۀ شریفه می‌فرماید:

﴿يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعۡنَآ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّ وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَلٰكِنَّ ٱلۡمُنٰفِقِينَ لَا يَعۡلَمُونَ﴾.[[1]](#footnote-1)

«منافقین می‌گویند: صبر کنید وارد شهر بشویم تا بفهمند که عزیز کیست و ذلیل کیست! خداوند می‌فرماید: خیلی اشتباه می‌کنند؛ عزّت به خدا و به رسول خدا و به مؤمنین اختصاص دارد، [ولکن منافقین نمی‌دانند!]»

منافقین به‌واسطۀ اقتدار و ثروت و شئون اجتماعی‌شان و به‌واسطۀ افراد و اجتماعشان و باندبازی‌هایی که دارند، می‌گویند: صبر کنید؛ وقتی که ما وارد مدینه بشویم، اینها خواهند دید که چگونه افراد عزیز و سرشناس و مورد قبول جامعه،

افرادی را که ذلیل و پست و به‌دور از جامعه هستند از شهر بیرون می‌کنند و شهر را یکپارچه می‌کنند و در قبضۀ خودشان قرار می‌دهند!

خداوند در اینجا می‌فرماید که اینها اشتباه می‌کنند! اینها چشمشان به آن دو تومان و دو درهم و دیناری است که در جیبشان و در صندوقچه‌هایشان گذاشته‌اند و به آن دل بسته‌اند، اینها به اجتماعشان و به اینکه صاحب عشیره و قبیله هستند دل بسته‌اند و خیال می‌کنند که این برای آنها عزّت و سربلندی و شخصیّت آورده است. اینها خیال می‌کنند که با این دو تومانی که در جیبشان گذاشته‌اند، برایشان شخصیّت پیدا شده است. اینها به اینکه دو نفر جلوی آنها تعظیم می‌کنند دل بسته‌اند و خیال می‌کنند که آدم شده‌اند! اینها به اینکه دو نفر دور و برشان هستند و «حاج آقا، حاج آقا!» به آنها می‌گویند، دل بسته‌اند و خیال می‌کنند که این برای آنها عزّت آورده است! خیلی اشتباه می‌کنند و غلط می‌کنند! عزّت اختصاص به خدا دارد!

آیۀ خیلی عجیبی است و متناسب با امروز هم هست که میلاد منجی عدالت و امنیّت و حرّیت است. امام زمان علیه السّلام می‌خواهد حرّیّت و آزادی را از زندان دربیاورد و بیرون بکشد. آزادی در این دنیا به زندان افتاده است، عدالت در این دنیا در زندان است، امنیّت در این دنیا به حبس افتاده است، و تکامل و رشد فرهنگی در این دنیا محبوس شده و به بند کشیده شده است!

ببینید در این دنیا قدرت دست چه کسانی است! اصلاً زبان مردم دنیا زبان زور است! در همین آیه می‌فرماید: ﴿لَئِن رَّجَعۡنَآ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّ﴾،[[2]](#footnote-2) آن کسی که عزیز است به حساب ذلیل خواهد رسید!

عزیز در این دنیا کیست؟ عزیز در این دنیا آن کسی است که تفنگ دارد و آن کسی است که پول دارد! شما الآن در این دنیا نگاه بکنید، آن کسی که پول دارد

می‌گوید که حرف، حرف من است! چون خیال می‌کنند که پول برای شخص عزّت می‌آورد. اما در واقع، پول یک مشت کاغذ است؛ کاغذی که اگر شما در بخاری بریزید می‌سوزد و به هوا می‌رود! آخر این پول چه ارتباطی به انسان دارد؟! چه ربطی به شخصیّت انسان دارد تا من برای‌اینکه الآن در کنارم این مقدار اسکناس و این مقدار کاغذ است، بخواهم خودم را بگیریم؟! این چه ربطی به من دارد؟! حالا اگر یکی اینها را بردارد و ببرد، آیا من هم با او رفته‌ام و شخصیّت من هم با او از منزل بیرون رفته است؟! آیا شخصیّت من تا وقتی است که کسی اینها را برندارد و ببرد، دزدی اینها را نبرد، شخصی اینها را سرقت نکند، یا باد نیاید و اینها را ببرد؟!

می‌گویند:

یک روز آیةالله بروجردی در مسجد اعظم نشسته بود. برای ایشان خمس و... آورده بودند که حساب کنند. این پول‌ها اسکناس بود. یک‌دفعه باد آمد و همۀ پول‌ها به هوا رفت! و هر کسی یک چیزی برداشت، بعد آمدند به ایشان بدهند، ایشان گفتند: «هر کسی هر چقدر برداشته است برای خودش باشد.» (دیگر هر کسی بیشتر برداشته بود بهتر!)

یک باد می‌آید و با این باد، همۀ شخصیّت آدم می‌رود و نیاز به دزد هم ندارد! یا حتی باد هم نمی‌آید، ولی یک مطلب عوض می‌شود یا یک قانون می‌آید یا یک حرف از این طرف به آن طرف می‌رود و یک‌دفعه سرمایۀ چند صد میلیونی فلان ملک‌التّجار تبدیل به بیست میلیون می‌شود و دیگر تمام می‌شود! به‌عنوان‌مثال یک جنسی که نیست و قیمتش بالا رفته است و این شخص همین‌طور به امید این جنس نشسته است، یک‌دفعه اعلام می‌کنند که فلان جنس می‌آید و یک‌دفعه تمام آرزوهایش همه بر باد می‌رود و سکته می‌کند و او را بیمارستان می‌برند! مگر ندیدیم؟! مگر اتّفاق نیفتاد؟! این را که دیگر خودمان در این دنیا دیدیم.

همۀ اینها برای این است که ما نفهمیدیم عزّت کجاست و آن را باید از کجا بیابیم؟! آیا عزّت در تفنگ است؟ عزّت در پول است؟ عزّت در مرید و افرادی است

که دور و بر انسان را گرفته‌اند؟ عزّت در ریاست است؟ عزّت در مدیریت است؟ عزّت در موقعیّت‌های اجتماعی است؟

عزّت دنیا امروزه بر این اساس است. آن کشوری حرف اول را می‌زند که تفنگش قوی‌تر، اسلحه‌اش بیشتر و قدرتش زیادتر باشد؛ آن‌وقت می‌گوید: باید کلام من و مطلب من و صحبت من را بپذیرید! بقیّه هم چشم می‌گویند و می‌پذیرند؛ اما هیچ‌کس در این دنیا نمی‌گوید که پس انسانیّت کجا رفته است؟! عقل کجاست؟! منطق کجاست؟!

## ظهور امام زمان پس از زوال حکومت عزت‌های اعتباری

اگر روزی ما به رتبه‌ای رسیدیم که از نقطه‌نظر توقّعات و خواست‌ها، قوی‌ترین کشور دنیا در جوار ضعیف‌ترین کشور دنیا قرار گرفت و بینشان یک قانون حاکم شد، آن‌موقع زمان ظهور حضرت است، نه الآن! پس الآن که زمانش نیست، بیخود نگوییم: «یا حجة ابن الحسن!» تا هم خودمان را اذیّت نکنیم و هم ـ نعوذ بالله ـ امام زمان را به دردسر نیندازیم! البته او به حرف ما گوش نمی‌دهد، حالا هرچه می‌خواهیم داد بزنیم و بگوییم: «یا ابن‌الحسن، یا ابن‌الحسن!» و سینه بزنیم و بر سرمان هم بزنیم! چون امام زمان مرد حق است و به دنبال حق می‌رود.

چرا جای دور برویم و دنبال کشورهای دیگر مثل آمریکا و انگلیس و فرانسه و کشورهای اروپایی و آفریقایی و... برویم؟! آنها به ما چه ربطی دارند؟! آنها برای خودشان حساب و کتابی دارند. به ما چه ربطی دارد که در آن طرف دنیا الآن کارشان صحیح است یا غلط است؟ براساس منطق عمل می‌کنند یا نه؟ براساس فرهنگ عمل می‌کنند یا نه؟ براساس انسانیّت عمل می‌کنند یا نمی‌کنند؟ به ما چه ربطی دارد که بخواهیم منتظر این باشیم که روزی آمریکا اصول و مبانی خودش را و تعامل خودش با دنیا را براساس منطق قرار بدهد؟! شاید این آرزو را به گور ببریم و هیچ‌وقت این کار انجام نشود! خب چه به‌دست ما می‌آ‌ید و چه فایده و نتیجه‌ای برای ما دارد؟! ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡ﴾[[3]](#footnote-3) «خودتان را دریابید!» برای چه به این‌طرف

و آن‌طرف می‌روید؟ چرا عیبتان را این‌طرف و آن‌طرف می‌اندازید؟ چرا دائماً به سر این و آن می‌خواهید خالی کنید؟! بنابراین جای دور نرویم و دنبال کشورهای دیگر نباشیم؛ همین خود ما که اینجا نشسته‌ایم، همین من که الآن دارم صحبت می‌کنم و شمایی که در اینجا نشسته‌اید، باید به فکر خودمان باشیم!

## علّت جشن و سرور در روز میلاد منجی بشریّت

ما که الآن در یک‌چنین روزی که روز میلاد منجی بشریّت است در اینجا نشسته‌ایم، گرد هم آمده‌ایم، مجلس تشکیل داده‌ایم، جشن گرفته‌ایم و داریم شادی می‌کنیم، این شادی از کجا برخاسته است؟! برای این است که امام زمان به دنیا آمده‌اند؟! بسیار خوب، امام حسین هم به دنیا آمده‌اند، حضرت سجاد هم به دنیا آمده‌اند و امام باقر هم به دنیا آمده‌اند؛ چه تفاوتی بین امام باقر و امام زمان است؟ هیچ، هر دو امام هستند، مضافاً بر اینکه آن امام پدر این امام هم هست! چه تفاوتی بین امام رضا و امام زمان است؟! هیچ؛ هر دو امام هستند، هر دو معصوم هستند، هر دو از یک مشرب و یک منبع و یک سرچشمه اشراب می‌شوند و هیچ تفاوتی نمی‌کنند. اگر امام رضا در سنه 255 هجری ‍ قمری بود و با امام زمان جایش را عوض می‌کرد، در این‌صورت، او امام زمان می‌شد؛ فرقی نمی‌کند. این مجلسی که الآن امروز تشکیل شده است و هر سال دارد تشکیل می‌شود و ما هر سال جشن می‌گیریم، آیا برای این است که امام زمان به دنیا آمده است؟

البته متأسفانه الآن جشن‌های ما هم دیگر جشن‌های غلطی شده است؛ عین عزاداری‌هایمان برای سیّدالشّهدا، که به‌جای اینکه انسان را به حادثۀ کربلا و عاشورا ببرد و به‌جای اینکه شعارهایی که در این مجالس و هیئات عزاداری و دسته‌های سینه‌زنی است، شعارهای محیی باشد و انسان را زنده کند و نفس سیّدالشّهدا را در نفوس بدمد و به‌جای اینکه بخواهد پیام سیّدالشّهدا را که برای هر روز ما و برای همۀ انسان‌ها تا قیام قیامت است، در میان افراد زنده کند، به‌جای اینها شعارها و نوحه‌ها و مسائلی آمده است که فقط جنبۀ احساسی دارد و فقط حالت تحریک عواطف و احساسات دارد، و حتی بعضی‌هایش هم خروج از ادب و خدای‌ناکرده اهانت به موقعیّت و مقام امام علیه السّلام

است. طبل و شیپور و نای و تنبک و... که عزا نشد! امام حسین خودش را کشت که بگوید راه بیفتید تنبک بزنید؟! این حرف مسخره نیست؟! مگر عزاداری رقّاصی است؟! داریم تئاتر راه می‌اندازیم یا داریم برای امام حسین عزاداری می‌کنیم؟! چه‌کار داریم می‌کنیم؟! الآن جشن‌های نیمۀ شعبان هم همین است. جشن می‌گیرند و دلقک‌بازی می‌کنند، مثلاً میمون و خرس درست می‌کنند! این کارها چیست؟ این مسخره‌بازی‌ها چیست؟ من نمی‌دانم چرا عقلاء حد و قانونی برای این مسائل نمی‌گذارند؟

موقعیّت امام و میلاد امام علیه السّلام باید با سایر مراسم و مناسبات تفاوت داشته باشد، باید وزانت و سنگینی داشته باشد. در این جشن‌ها باید عباراتی باشد که از ائمه است و مردم را به انتظار دعوت می‌کند، و مطالبی برای خودساختگی و پذیرش هدف حضرت باشد که بیان کند ما چطور آن هدف حضرت را در زندگی خودمان بپذیریم.

بنابراین آیا همین کافی است که بنشینیم و بگوییم امام زمان می‌آید؟! اینکه او می‌آید چه ربطی به من دارد؟! امام زمان قیام می‌کند و می‌آید و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند؛ حالا من چه‌کار کنم؟ آیا به من تضمین داده شده است که تا زمان ظهور حضرت زنده هستم؟! آیا به من تضمین داده شده است که وقتی حضرت می‌آید من به فلان وضعیّت و فلان موقعیّت می‌رسم؟!

## انتظار مردم از ظهور حضرت ولی‌عصر برای رفع حوائج دنیوی خود

یک روز من خدمت رفقا عرض کردم که ما باید قدری نسبت به واقعیّات بهتر و منطقی‌تر فکر کنیم. اگر حضرت ظهور کند این مردم واقعاً از حضرت چه می‌خواهند؟ این مردمی که الآن دارند جشن می‌گیرند و چراغانی می‌کنند، از حضرت چه می‌خواهند؟ همان چیزی را می‌خواهند که ما برای آمدن پیش مرحوم آقا از مرحوم آقا می‌خواستیم و از عهدۀ ایشان برنمی‌آمد! صاف و صریح خدمت شما بگویم:

یکی می‌گوید: حضرت ظهور می‌کند برای‌اینکه قرض‌مان را بپردازد!

حضرت می‌گوید: مگر من بانک مرکزی هستم که قرض تو را بدهم؟! بلند شو برو کار کن و قرضت را بپرداز! می‌خواستی زیاده‌روی نکنی، می‌خواستی اشتباه

نکنی، می‌خواستی پا از حدّ خودت بیرون نگذاری! خودت رفتی قرض کردی، پس تقصیر خودت است، پس حالا هم خودت برو کار کن و قرضت را بپرداز! بنده اسکناس چاپ نمی‌کنم؛ آن‌هم اسکناس بی‌پشتوانه! بلند شو خودت برو کار کن!

یکی می‌گوید: یا ابن‌رسول‌الله، بنده کمرم درد می‌کند!

ـ برو مسکّن بخور! بنده در این دنیا چه‌کار باید بکنم؟! باید دعا بدهم که کمر تو خوب شود؟! نه آقا، بنده دربارۀ کمر و این چیزها درس نخوانده‌ام! (واقعاً هم حضرت درس نخوانده است، یعنی علوم حضرت که علوم تحصیلی نیست؛ گرچه امروزه یک مشت یاوه‌سرا و نفهم و احمق که نمی‌دانند دستشان پنج تا انگشت دارد یا شش تا، می‌خواهند برای امام تکلیف تعیین کنند و می‌گویند: امام اصلاً چیزی نمی‌فهمد!! نعوذ بالله!)

ـ یا ابن‌رسول‌الله، ما در اینجا مشکل خانوادگی داریم، با زنمان اختلاف داریم و قهر هستیم.

ـ بلند شوید بروید اخلاقتان را خوب کنید، به قوانین و موازین عمل کنید و هر کسی در حدّ خودش باشد. اگر قرار باشد من هر روز صبح نعلینم را بپوشم و عبایم را به دوش بکشم و عِمامه بگذارم و بخواهم رفع اختلاف کنم، باید صبح تا شب از این خانه به آن خانه بروم؛ پس کی به کار مردم برسم؟!

مشکلات ما هم عین همین مشکلات و توقّعات و مقاصد است! ما وقتی خدمت مرحوم آقا می‌رسیدیم با همین توقّعات می‌رفتیم. ایشان نشسته بود، یکی از در وارد می‌شد. یا الله، شروع شد!

ـ آقا بنده با زنم قهر کرده‌ام!

ـ بفرمایید ایشان فلان وقت برای ملاقات بیاید.

بعد آقا بایستی با خانم حرف می‌زدند که ابرویشان را برای جناب فلان آقا بالا نبرند و کم‌التفاتی نفرمایند!

بنده خودم پسر ایشان هستم و شاهدم که وقت پدر ما در وقتی که در این دنیا

بود به همین مسائل گذشت! ایشان یا باید با شوهر صحبت می‌کردند یا باید با زن صحبت می‌کردند یا باید با بچه حرف می‌زدند، یا اینکه باید به این می‌گفتند که رفع گرفتاری او را بکن یا... . حتی وقتی که ایشان در قم بودند، در روز هفتم یا هشتم فروردین، شخصی ساعت دوازده شب تلفن کرده بود که آقا گربۀ ما در خانه دل‌درد گرفته است؛ چه‌کار کنیم؟ (جداً دارم می‌گویم!) آقا فرمودند: مگر بنده بی‌کارم که برای گربۀ تو...! آخر ساعت دوازده شب از طهران تلفن بزند که گربۀ ما دل‌درد گرفته است! من هم به او گفتم: قدری نبات‌داغ بدهید بخورد! آخر خدا عقلت بدهد، دیوانه! جداً فقط همین مسائل بود؛ حالا گاهی قدری کم‌تر، گاهی قدری زیادتر.

من در این مسئله مانده بودم که ارتباط ایشان با افراد به چه نحو است؟! همه شاگرد دارند، پدر ما هم شاگرد داشت! و این واقعاً برای من عجیب بود! گاه‌گاهی با خودم فکر می‌کردم که آخر ما نباید به حدّی برسیم که این مطالب را بفهمیم و متوجّه بشویم که توقّعات ما از این مکتب چیست؟! آیا توقّع این است که اینجا بیاییم تا مشکل خانوادگی حل کنیم؟ مگر اینجا محضر است؟ مگر اینجا مَحکَمۀ حلّ و فصل مسائل و اختلافات خانواده راه انداخته‌اند؟ یا توقّع این است که اینجا بیاییم تا بقیۀ مسائل و مشکلاتمان حل شود؟ ما چه توقّعاتی داریم؟ ما از این مکتب چه می‌خواهیم؟ ما در این مکتب به دنبال چه مسئله‌ای هستیم؟

مطلب برای ما نامفهوم مانده است! آن تصویری که از امام علیه السّلام به ما ارائه داده‌اند، تصویر اشتباهی است، و متأسفانه مردم را هم دارند به دنبال آن تصویر اشتباه، به این‌طرف و آن‌طرف می‌کشانند. تصویر این است که وقتی امام علیه السّلام بیاید تمام مشکلات خانوادگی را حل می‌کند، تمام قرض‌ها را می‌پردازد، تمام گرفتاری‌ها را برطرف می‌کند و... این خیلی خوب است، و ما هم می‌بینیم که همۀ مسائل ما همین است؛ لذا می‌گوییم: ای کاش امام زمان زودتر بیاید!

حالا اگر خیلی صریح و روشن بگویند که امام زمان نمی‌آید، ولی فردا به‌جای امام زمان، یک نفر از اروپا می‌آید و با خودش یک چمدان به ایران می‌آورد که هر

کسی قرض دارد از این چمدانش درمی‌آورد و می‌دهد! امتحان کنید! می‌گوید: آقاجان، شما دنبال امام زمان می‌گردید که چه کند؟ که قرض شما را بدهد؟ من می‌دهم! قرض، قرض است؛ پس دیگر فرقی نمی‌کند که حضرت بدهد یا من بدهم! و از این چمدانش درمی‌آورد و می‌دهد. حالا هرکسی هرچه قرض داشته باشد فرقی نمی‌کند؛ یکی می‌گوید بنده یک میلیون قرض دارم، یکی می‌گوید بیست میلیون قرض دارم، یکی می‌گوید یک میلیارد قرض دارم؛ او هم می‌گوید بیا بگیر! و درمی‌آورد و می‌دهد. پس با امام زمان چه فرقی کرد؟!

هم‌چنین یک طبیب حاذقی هم می‌آید که خیلی وارد است و نسبت به همۀ ادویه هم آشنا است. به او می‌گوییم: آقا ما سردرد داریم! می‌گوید: بیا قرص بخور، خوب می‌شوی. می‌گوییم: قطع نخاع شده‌ایم! می‌گوید: من عمل می‌کنم، خوب می‌شوی! و واقعاً هم انجام می‌دهد. یا اینکه می‌گوید: فلان آمپول را بزن، خوب می‌شوی؛ یا فلان قرص را بخور و فلان کار را بکن، خوب می‌شوی.

اگر اینها بیایند و گرفتاری‌ها و مسائل را برطرف بکنند و دیگر مشکل زیست و مشکل بقاء اجتماعی برای افراد باقی نماند، پس ما دیگر امام زمان را برای چه می‌خواهیم؟! پولمان را که داد، دارو هم که داد، مسئلۀ دیگری هم که نداریم و دیگر در رسیدن به امیال دنیوی و نفسانی هیچ چیزی کم نداریم؛ پس کارمان با امام زمان تمام شد! امام زمان هم می‌گوید: من دیگر برای شما نمی‌آیم! به‌جای اینکه من بخواهم خودم را اذیّت کنم، یک نفر می‌آ‌ید و تمام مشکلات را حل می‌کند. آیا ما باید امام زمان را این‌طوری و به این قِسم معرفی کنیم؟!

## تنافی غرض ظهور حضرت بقیّةالله با اجابت توقعات سطحی و ظاهری مردم

اما اگر وقتی حضرت آمد، روز اول خدمت ایشان آمدیم و من‌باب‌مثال گفتیم: آقا مشکل خانوادگی داریم!

بعد دیدیم حضرت می‌گوید: بروید درست رفتار کنید!

ـ آقا ما قرض داریم!

ـ می‌خواستید زیاده‌روی نکنید! چه کسی گفت که زیاده‌روی کنید؟! زیاده‌روی

کرده‌اید و خودتان را در قرض انداخته‌اید، حالا سراغ ما آمدید؟! نباید زیاده‌روی می‌کردید! کسی مجبورتان نکرده بود.

ـ آقا با فلان رفیقمان کدورت داریم!

ـ بلندشوید بروید کدورتتان را حل کنید! هر چیزی راهی دارد.

وقتی دیدیم که حضرت این‌طور است و با این خصوصیّات است، پس دیگر تمام شد، فردا دیگر می‌گوییم: نه، [ما این امام زمان را نمی‌خواهیم]!

این می‌شود توقّعات سطحی و ظاهری. این نحوۀ عمل، همین نحوه‌ای بود که مردم با ائمه داشتند. برای چند نفر از افرادی که با ائمه سر و کار داشتند، این مطالب و این حرف‌ها مطرح نبود؟!

کم بودند افرادی که در زمان مرحوم پدر ما بودند و به ایشان مراجعه می‌کردند و از این حرف‌ها نمی‌زدند! چون من در آن منزل بودم و می‌دیدم: آن یکی زن می‌خواست بلند می‌شد سراغ ایشان می‌آمد، آن یکی شوهر می‌خواست بلند می‌شد سراغ ایشان می‌آمد، آن یکی می‌خواست خانه‌اش را تبدیل به احسن کند بلند می‌شد سراغ ایشان می‌آ‌مد، آن یکی گرفتاری داشت بلند می‌شد می‌آمد، آن یکی دعوا می‌کرد می‌آمد... . این وضعیّت ایشان بود! تا کار به آنجا رسید که ایشان به من فرمودند:

در میان رفقا اعلان کن که دیگر راجع به مسائل خانوادگی کسی به من مراجعه نکند!

چرا ایشان این حرف را زدند؟ به‌خاطر اینکه حدود رعایت نمی‌شد! هرچه گفتند، در سر افراد نرفت! ایشان می‌گفتند:

آقا مسائلتان را برای ما نیاورید! ما داریم کتاب می‌نویسیم و کار داریم! دست از همه‌چیز برداشته‌ایم تا این دو کلمه را به مردم بگوییم؛ چون این کلمات و مطالبی که اینجا هست جای دیگری نیست!

اما هر کسی هر مشکلی داشت می‌آمد!

مسئلۀ امام زمان علیه السّلام هم همین است و هیچ تفاوتی نمی‌کند. لذا من خدمت

رفقا عرض می‌کنم که ما نباید بنشینیم و به این‌طرف و آن‌طرف نگاه کنیم تا روزی برسد که دول غرب اصلاح شوند. نه آقاجان، شاید اینها اصلاح نشدند. نباید به این امید بنشینیم که روزی بیاید که دنیا بر سر عقل بیاید و مرام خودش را براساس منطق قرار بدهد. اصلاً شاید این کار انجام نشود. مگر ما می‌توانیم این کار را بکنیم؟! اگر ما زور داشتیم می‌کردیم! اگر مشیّت الهی اقتضا می‌کرد کشور همسایۀمان را درست می‌کردیم؛ اما نمی‌توانیم. حالا دیگر کجا می‌خواهیم برویم؟! همۀ اینها خیالات و توهّمات است و همه در عالم آرزوها و خواست‌های انجام‌نشدنی سیر کردن، و عمر را بر باد دادن است.

## وظیفۀ حضرت صاحب‌الزمان در اجرای دقیق مشیّت الهی در زمان امامت و در عصر ظهور

بزرگان راه را بیان کردند و درست تبیین کردند و گفتند: به‌جای‌اینکه دائماً این‌طرف و آن‌طرف را نگاه کنی و چشمت را به این‌طرف و آن‌طرف بیندازی و به‌جای‌اینکه از دیگران توقّع اصلاح داشته باشی و به‌جای‌اینکه دیگران برای تو کار کنند و یا دستۀ گل بیاورند، بلندشو خودت به خودت برس!

عرفا و اولیا گفتند: به خودت برس. بعد اگر توانستی رفیقت را درست کن، اگر توانستی زن و بچّه‌ات را درست کن، اگر توانستی همسایه‌ات را، اگر توانستی محلّه‌ات را، اگر توانستی شهر خودت را و همین‌طور پیش برو... . اما اگر نتوانستی مطلب تمام نشده است و دنیا به آخر نرسیده است! خودت را درست کن و به دیگران هم نباید کاری داشته باشی.

امام حسن علیه السّلام می‌تواند با یک اشاره همه‌چیز را عوض کند؛ اما همین امام حسن با معاویه صلح می‌کند. حضرت در مسجد مدینه نشسته بودند و فرمودند: «من اگر بخواهم شام را به مدینه می‌آورم و مدینه را به شام می‌برم! زن را مرد می‌کنم و مرد را زن می‌کنم!» یکی که آنجا نشسته بود گفت: اگر می‌توانی بکن! یک‌دفعه حضرت نگاه کردند و او یک‌دفعه زن شد! مردم دیدند این که سبیل و ریش داشت، همۀ سبیل و ریش او ریخت و موهایش بلند شد و مسائلی اتفّاق افتاد و بلند شد و فرار کرد و به منزلش رفت. حضرت گفتند: «آن که در خانه است، او را هم مرد کردم!» حالا ایشان می‌رود و با مسائل دیگری روبه‌رو می‌شود! او به خانه رفت و همسرش

گفت: سلامٌ علیکم، کجا بودی؟ تا به‌حال ما موقعیّت دیگری داشتیم، از امروز جایمان را عوض کردیم!» بعد حضرت فرمودند: «یک چیز دیگر غیر از این بگویم: از اینها یک بچه به دنیا خواهد آمد که خنثی خواهد بود.» البتّه بعد که این بچه به دنیا آمد، او توبه کرد و حضرت هر دو را سر جای اوّلشان برگرداندند و دوباره درست شد.[[4]](#footnote-4)

امام علیه السّلام می‌تواند این کار را بکند یا نکند؟ همین امامی که این کار را می‌کند، با معاویه صلح می‌کند و بعد همین رفیق امام، حضرت را شماتت می‌کند و دشنام می‌دهد: «یا مذلَّ المؤمنین! کاری کردی که ما مورد شماتت همه قرار بگیریم و آبروی ما جلوی همۀ لشگر معاویه برود!» به امام حسن می‌گوید: «یا مذلّ المؤمنین؛ ای کسی که مؤمنین را پست و ذلیل کردی و جلوی همه آبرویشان را بردی!»[[5]](#footnote-5) اما این امام همین‌طوری نگاه می‌کند! پس کار امام این است که مشیّت خدا را در این عالم طابقٌ‌النّعل‌بالنّعل جاری می‌کند بدون حتی یک سر سوزن این‌طرف و آن‌طرف.

خدمت رفقا عرض کردم: وقتی امام حسین علیه السّلام طفل شیرخوار خود را می‌آورد و به لشگر عرضه می‌دارد: «إن لم تَرحَمونی فَارحَموا هٰذا الرَّضیع! أفلا تَرونَ کَیفَ یَتَلَظّیٰ عَطَشًا؟!؛[[6]](#footnote-6) ”اگر به من رحم نمی‌کنید لااقل به این شیرخوار رحم کنید! [مگر نمی‌بینید که چگونه از شدّت تشنگی بی‌تابی می‌کند؟!]“» و بعد حرمله تیر می‌اندازد، امام اگر بخواهد دو سانت این تیر را این‌طرف و آن‌طرف می‌کند. می‌تواند یا نمی‌تواند؟! مثلاً یک باد بیاید. اما نمی‌خواهد، بلکه خود امام علیه السّلام دارد این تیر را هدایت می‌کند. سر ما از این قضیه سوت می‌کشد! ما این را نمی‌فهمیم که چطور خود امام علیه السّلام این کار را می‌کند. شما خیال می‌کنید امام علیه السّلام همین‌طوری دست‌بسته مثل دیوار، این حضرت علی‌اصغر را دستش گرفته بود که «یا

قومُ إن لم تَرحَمونی...» و بعد هم حرمله یک تیر پرتاب کند و تیر بیاید و برحسب صُدفه و اتّفاق، این قضیّه اتفاق می‌افتد، و اصلاً نه حسابی داشته باشد و نه کتابی؟! نه آقاجان، مطلب خیلی بالاتر از این حرف‌ها است!

اینکه مرحوم آقا در روح مجرّد نوشته‌اند که بزرگان به اسرار روز عاشورا فکر می‌کردند و اشک می‌ریختند،[[7]](#footnote-7) منظور این مطالب است؛ یعنی اینکه اصلاً امام علیه السّلام دارد آن تیر را هدایت می‌کند و آن را همین‌طور می‌آورد و مراقب است که به این‌طرف و آن‌طرف نرود و قشنگ بیاید به این گردن اصابت کند! چون مشیّت خدا این را می‌خواهد که الآن تو باید این طفلت را هم در راه ما بدهی. بسیار خوب، بعد خدا می‌گوید که خود تو هم باید این کار را بکنی! ببینید دیگر این قضیّه چیست! یعنی آن دشمنی که الآن دارد این عمل جنایت را انجام می‌دهد تو نباید مانع بشوی! تو که امام هستی، تو که مجری مشیّت ما هستی، تو که صاحب ولایت در زمان خودت هستی، تو باید این مشیّت را تنفیذ کنی و در عالم خارج محقق کنی و تیر را هدایت و راهنمایی کنی تا همین‌طور بیاید و به گلوی فرزندت بخورد و فرزندت را به شهادت برساند. باید این کار انجام بشود! تو باید علی‌اکبرت را هم به این کیفیت و به این نحوه در معرض تیرها و سنان‌ها و شمشیرها قرار بدهی!

ما همین‌طور می‌گوییم که اینها امام بودند؛ اما دیگر خبر نداریم که چه بر سر اینها آمد و چه وضعیّتی برای اینها پیش آمد تا اینکه اینها امام شدند! اینها چه مقامات و چه درجاتی طی کردند که حتی یکی از آنها هم اصلاً برای ما قابل قبول و قابل تحمّل نیست! این معنای عزّت است.

## تناقض عزّت حقیقی و عافیت‌طلبی

منافقین خیال می‌کنند که عزّت با زور است، با شخصیّت است، با پول است و با افراد است؛ درحالتی‌که خدا می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ﴾؛ «عزّت اختصاص به خدا دارد!» عزّت و بلندمنشی و مناعت و حرّیت و آزادی اختصاص به خدا دارد؛ چون او

غنی است و حق آنجا است و اصل و ریشه آنجا است، بقیّه همه اعتبار است. این که عزّتش برای تفنگش است، اگر تفنگ را از او بگیرند عزّتش تمام می‌شود؛ ولی از خدا چه را بگیرند که خدا تمام بشود؟! هیچ چیزی نیست! از خدا چیزی را نمی‌توانند بگیرند! به همان نسبت هم ﴿وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ﴾[[8]](#footnote-8).

پس سه فرد صاحب عزّت در اینجا وجود دارد: یکی خدا؛ یکی رسول که آن عزّت از خدا به رسول می‌رسد، پس عزّت رسول، عزّت خدا است و به‌اندازۀ سر سوزنی از خودش هیچ ندارد؛ یکی عزّت مؤمنین است که آن عزّت هم عزّت خدا است. پس یک عزّت است که آن عزّت مقام غنا و مقام مناعت و بی‌نیازی و بدون ملاحظۀ مصلحت‌اندیشی‌های دنیوی است:

ـ آخ اگر این حرف را بزنم ممکن است فلان قضیّه اتّفاق بیفتد!

ـ آخ اگر اینجا کوتاه نیایم، زندگیم به‌هم می‌خورد!

ـ آخ اگر این حرف را به یک فرد بزنم ممکن است به من اخم کند!

ـ آخ اگر در آنجا این را بگویم ممکن است این‌طور بشود!

این «آخ» ها در عزّت خدا نیست، اینها در همان عزّت افرادی است که می‌گویند: ﴿لَئِن رَّجَعۡنَآ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّ﴾.[[9]](#footnote-9) لذا مواظب است که مبادا چیزی بگوید که رفیقش از این جرگه بیرون برود و یکی از رفقایش کم شود؛ یعنی هوای رفیق را داشته باشد تا از آن جمع کم نشود و این قدرت بماند. مواظب است که مبادا حرفی بزند که به فلان کس بر بخورد و فردا یک مسئله‌ای بگوید. مواظب است که مبادا به زنش این را بگوید، به شوهرش این را بگوید، به پسرش آن را بگوید، به این شخص این را بگوید و... . این «مبادا، مبادا» همان عزّت پوشالی و توخالی منافقین است.

در عزّت خدا ما «مبادا» نداریم. بله، انسان به تکلیف عمل می‌کند و لازم نیست

هرجایی داد و بیداد و کتک و فحش و ناسزا باشد، بلکه هر چیزی جایی دارد؛ ولی «مبادا» در کار نیست. نکته مسئله در این است.

ما باید این مطالب را کاملاً مورد توجّه قرار بدهیم و مسئله را شوخی نگیریم، چون با ما شوخی برخورد نخواهند کرد و خداوند در حساب و کتاب با ما جدّی برخورد خواهد کرد؛ ولی ظاهراً ما مطالب را شوخی گرفته‌ایم! علی‌کلّ‌حال روزی خواهد آمد که از رفتار خود پشیمان خواهیم شد! باید مسئله را جدّی گرفت و به دنبال مطلب رفت و به این‌طرف و آن‌طرف نگاه نکرد و متوجّه بود که این برداشت‌ها و این مشی و مرام در این دنیا و این مصلحت اندیشی‌ها روزی کار دست ما خواهد داد.

نکته در اینجا است که در عزّت الهی «مبادا» راه ندارد، بلکه عمل به تکلیف راه دارد. یک وقت تکلیف کتک است و یک وقت تکلیف خنده است؛ باید ببینیم که تکلیف چیست. ولی اینکه من ملاحظه کنم که اگر الآن این را بگویم فردا برایم مشکل پیدا می‌شود، دیگر مسئله خراب می‌شود و فایده‌ای ندارد. اگر من الآن بخواهم این‌طور عمل کنم فردا ممکن است نقطه‌ضعفی برای من پیدا شود؛ این نفاق است.

در عزّت الهی فقط خدا می‌ماند و بس! حالا اگر فردا مسئله خراب شد دیگر اصلاً مهم نیست! اگر زندگی از بین رفت دیگر اصلاً مهم نیست! مگر قرار بر این است که انسان همیشه زندگی را داشته باشد؟! چه کسی گفته است که باید انسان دنیا و آخرت خودش را برای حفظ زندگی از دست بدهد؟! چه کسی گفته است که بهشت را برای زندگی از دست بدهد؟! آیا خدا گفته است که انسان سعادت خودش را برای حفظ زندگی از دست بدهد؟! لعنت بر آن زندگی‌ای که بهشت انسان را بگیرد و رشد و ترقّی انسان را بگیرد!

تمام ائمه به‌خاطر همین به سیاه چال‌ها و به زندان‌ها و به حبس‌ها افتادند. امام رضا را همین مسئله به شهادت رساند. موسی بن جعفر را همین قضیّه به هشت سال زندان هارون کشاند. امام حسین را همین مسئله به آن مسائل و اوضاع و اُسرا و... رساند. همۀ اینها به‌خاطر همین بود.

اگر ائمه می‌خواستند در این دنیا عافیت‌طلب باشند، یزید همین امام حسین را کنار تخت خودش جا می‌داد؛ من این‌طرف می‌نشینم، تو هم آن‌طرف بنشین! با تو کاری نداریم! تو با من کاری نداشته باش، من هم تمام حکومت حجاز و عربستان و یمن را به تو می‌دهم، و می‌داد! چرا ندهد؟! از امام حسین چه کسی برای یزید می‌تواند بهتر باشد؟! پسر پیغمبر است و با هم می‌نشینند و می‌گویند و می‌خندند و حکومت را هم بین خودشان تقسیم می‌کنند! ولی امام حسین گفت: نه! اگر مرا تکّه‌تکّه هم کنید دست از آن مسیر و مرامم برنمی‌دارم! اگر مرا تکّه‌تکّه هم کنید دست از آن راه و روشم برنمی‌دارم! هر کاری می‌خواهید بکنید! گفتند: تو را می‌کشیم! حضرت فرمود: بکشید! گفتند: زن و بچه‌ات را اسیر می‌کنیم! حضرت فرمودند: اسیر کنید! گفتند: بچّه‌ات را این‌طور می‌کنیم! حضرت فرمود: بکنید!

عمر سعد شب عاشورا پیش امام حسین آمد و نصیحت کرد: یا ابن‌رسول‌الله، بلند شو بیا قضیّه را تمام کنیم!

حضرت فرمودند: من در این دنیا ده‌ها سال عمر کردم برای هم‌چنین روزی! حالا تو آمده‌ای که به من بگویی بیایم با این سگ‌باز میمون‌باز قمارباز زنازاده بیعت کنم؟! (چون اصلاً یزید زنازاده بود و نسبش معلوم نیست چه بوده است![[10]](#footnote-10)) منِ پسر پیغمبر بخواهم با این سگ‌باز بیعت کنم؟![[11]](#footnote-11) خجالت نمی‌کشی؟!

ـ تو را می‌کشیم!

ـ بکشید! نهایتش این است که بگویید: یا ابن‌رسول‌الله، اگر بیعت نکنی زندگیت از بین می‌رود! برود؛ اصلاً مهم نیست! (البته من دارم این‌طور می‌گویم، ولی حضرت این‌طور نگفتند.)

مگر ما باید زندگی و ارتباطات و رفت‌وآمدها را براساس این تخیّلات و این معیارها قرار بدهیم؟ این معیار که معیار معاویه است! این معیار که معیار یزید است! این معیارها که معیارهای خلفای زمان و حکّام فعلی دنیا است! معیارشان همین است که من غلبه کنم و آن را زمین بزنم؛ حالا هر طوری شد که شد! مگر غیر از این است؟ حزب من روی کار بیاید و حزب او را کنار بزند! افراد من روی کار بیایند و افراد او را کنار بزنند! تمام معیارشان همین است.

این مسئله با عزّت الهی در تناقض است. ما یا باید عزّت معاویه را بپذیریم و این «آخ آخ» ها را قبول کنیم، یا باید عزّت امام حسین را بپذیریم و دیگر هرچه پیش آمد، پیش آمد. مسئله این است. عزّت سیّدالشّهدا یعنی پا روی تمام تخیّلات گذاشتن، پا روی تمام توهّمات گذاشتن، پا روی تمام اباطیل گذاشتن. فقط این عزّت است و بس! و انسان هم راحت می‌شود و دیگر دغدغه ندارد و فکر و خیالش راحت است. پس باید صریح بود.

یک‌چنین مسائلی برای هر انسانی در زندگی اتّفاق می‌افتد؛ در ارتباط با زندگی‌اش، در ارتباط با رفقایش، در ارتباط با همسایگانش، در ارتباط با شرکایش، در ارتباط با افراد دیگر و... .

اتفاقاً چندی پیش راجع به مسئله‌ای برای خود من یک قضیّه اتّفاق افتاده بود. من می‌گفتم: مطلب این است و ما اگر دنبال این مکتب هستیم باید این نحوه عمل داشته باشیم. می‌گفتند: اگر شما بخواهی به این نحوه انجام بدهی شاید آن شخص نتواند بپذیرد و با شما قطع رابطه کند. گفتم: فی‌أمان‌الله؛ خداحافظ شما! از الآن بفرمایید! و همین‌طور هم شد. مهم نیست؛ شد که شد! مگر ما به‌خاطر مسائل عادی و ظاهری دنیوی آمده‌ایم؟ مگر ما چقدر عمر می‌کنیم؟ مگر چند روز عمر می‌کنیم؟

مگر باید از آن اهداف و روشمان دست برداریم؟

## وظیفۀ اهل‌علم در إحقاق حق به‌عنوان مُنادیان عزّت

این عزّت، عزّتی است که برای آن کم بها پرداخت نشده است؛ خون‌ها برای رسیدن به این عزّت ریخته شده است، دربه‌دری‌ها پیدا شده است، گرفتاری‌ها ایجاد شده است، و اولیا به مشقّت‌ها افتاده‌اند تا اینکه این عزّت را نگه دارند. این مسئله باید برای همۀ افراد فرداً فرداً، به‌خصوص برای طبقۀ اهل‌علم که منادیان عزّت هستند، از همۀ مطالب مهم‌تر باشد.

دوستان و رفقایی که ملبّس به لباس روحانیّت و لباس علم و لباس پیامبران و لباس ملائکه می‌شوند ـ چون معمّم شدن تلبّس به لباس ملائکه است، برای‌اینکه ملائکه عِمامه دارند، یعنی صورت برزخی آنها که در عالم برزخ مجسّم می‌شود با عِمامه است؛ نه‌اینکه پارچه به سرشان می‌بندند، چون ملائکه از مجرّدات هستند ـ باید بدانند که اولین و آخرین نکته‌ای که ما باید در ذهن داشته باشیم این است که در چه حیطه‌ای و در چه وادی‌ای وارد شده‌ایم و در چه مسئولیّتی قرار گرفته‌ایم؟ آیا این مسئولیّتی که الآن ما در آن قرار گرفته‌ایم مثل سایر مسئولیّت‌های دنیوی و سایر شغل‌ها و سایر رشته‌ها است که هدف از آنها رسیدن به دنیا و رسیدن به نان و آب برای تأمین زندگی است؟ یا اینکه نه، وارد شدن در لباس علم است، وارد شدن در مکتب حیات است، در مکتب عزّت است، در مکتب معنویّت و در مکتب حرّیت است؛ یعنی ما می‌خواهیم به این‌وسیله جبراً و اضطراراً از روی اختیار، خود را وارد حیطه و محیطی کنیم که بگوییم ما فقط به دنبال حق هستیم و بس؛ نه به‌دنبال فرد و شخص! ما به‌دنبال مطلب هستیم؛ نه به‌دنبال شأن و شخصیّت! آنچه که برای ما مهم است فقط مکتب است؛ شخص برای ما مهم نیست، شخصیّت برای ما مهم نیست، اینکه این بدش بیاید و آن بدش نیاید، برای ما مهم نیست، اینها برای ما مسئله نیست.

بله، یک وقت ممکن است انسان اشتباه کند. همه اشتباه می‌کنند و کسی ادّعا نکرده است که کسی که وارد این رشته و وارد این مکتب می‌شود، از خطا محفوظ و معصوم باشد. معصوم الآن فقط امام زمان است و بس! هر کسی هم ادعای عصمت

کند غلط کرده است! معصوم فقط یک نفر است و آن هم امام عصر است و بس! بقیّه همه اشتباه می‌کنند؛ ولکن فرق است بین کسی که در راه است و اشتباه می‌کند و بین کسی که به بیراهه می‌رود و اشتباه می‌کند، زمین تا آسمان بین این دو فرق است.

ما باید بدانیم که در قبال چه هدفی و چه مقصدی مسئولیّت داریم. مقصد و هدف باید فقط احقاق حق باشد، بیان حق باشد، تشخیص حق باشد، فهم حق باشد و عمل به حق باشد؛ فقط همین و بس! مقصد نباید شخص باشد.

## ضرورت توجه صِرف اهل‌علم به امام علیه السّلام

مرحوم علامه طباطبائی در این حوزه دچار این مشکلات بود، چون می‌گفت: «ما می‌خواهیم دنبال حق و دنبال مکتب باشیم!» می‌گفتند: «نه، شما که دارید بر بحار حاشیه می‌زنید، دارید علامه مجلسی را زیر سؤال می‌برید، و این اشکال شما به علامه مجلسی، زیر سؤال بردن این شخصیّت است!» چه اشکالی دارد که زیر سؤال برود؟! مگر علامه مجلسی کیست؟ اتفاقاً ایشان جدّ خود بنده است.[[12]](#footnote-12) اغلب اوقاتی که ما اصفهان می‌رفتیم، هم بر سر قبر ایشان می‌رفتیم و هم مرحوم ملاّ محمّدتقی که پدر او بود و مرد بسیار بزرگ و از عرفا و بزرگان بود و از نقطه‌نظر علمیّت و فقه قطعاً اگر از مجلسی پسر بالاتر نبود، کمتر نبود. دوستان و رفقا اگر کتاب‌ها و شرح ایشان بر روایات را مطالعه کنند متوجّه تضلّع و کیفیت فهم ایشان خواهند شد. ما می‌رویم فاتحه هم می‌خوانیم؛ ولی فقط فاتحه می‌خوانیم، اما مقتدای ما علامه مجلسی نیست، رهبر ما علامه مجلسی نیست، اسوۀ ما علامه مجلسی نیست؛ بلکه مقتدای ما فقط امام صادق علیه السّلام است و بس!

البته اینکه می‌گوییم امام صادق، از نظر این است که باید فقه بدانیم؛ وإلاّ هیچ تفاوتی ندارد، یعنی مقتدای ما فقط امام است و بس! الآن مقتدا فقط امام زمان است و بس! اسوه فقط امام زمان است و بس! امام و پیشوای ما فقط امام زمان است و بس! این «بس» را خیلی محکم بگویید! چون فقط او معصوم است و بس!

اتفاقاً مرحوم آقا شعری دارد که همۀ ابیات به «بس» ختم می‌شود: «حسین

است و بس!»[[13]](#footnote-13) این «بس» که ایشان آخر شعرشان گفتند، بی‌جهت نگفتند و بی‌حساب نیست، بلکه همه آنها روی حساب است و به‌خاطر ما گفتند و به‌خاطر بیان همین مطالب گفتند.

به علامه طباطبائی اعتراض کردند: اینکه شما داری بر بحار اشکال می‌کنی و تقریر می‌کنی، مجلسی زیر سؤال می‌رود. ایشان فرمودند: «مجلسی بالاتر است یا امام صادق؟! کدام بالاتر است؟!» شما منطقی‌تر از این حرف و حکیمانه‌تر از این حرف و استوارتر از این حرف سراغ دارید که در مقام مقایسه بین مرحوم مجلسی ـ رحمة الله علیه ـ و امام صادق علیه السّلام کدام را باید گرفت؟ آیا ما باید روایات را به همین کیفیت نگه داریم و به امام صادق اشکال وارد کنیم ـ که متأسفانه الآن دارند وارد می‌کنند ـ یا اینکه بگوییم که به این دلیل و به این دلیل، مرحوم مجلسی اشتباه کرده و اشتباه فهمیده است و حق با امام صادق است؟ ولی فرمایش علامه را نپذیرفتند و ایشان را مجبور کردند که این حواشی را ترک کند.[[14]](#footnote-14) این می‌شود نفاق!

ما دائماً بر سرمان می‌زنیم که معاویه بود، یزید بود، امام حسین بود، عمر سعد بود؛ اما خودمان اینجا گرفتار هستیم! چرا داریم سراغ معاویه و یزید می‌رویم؟ چرا دائماً داریم تقصیر این کشور و آن کشور می‌اندازیم؟ چرا برای توجیه درآوردن و گول زدن مردم همیشه باید قضایا و وقایع کربلا را مطرح کنیم؟ کربلا همین الآن است! همین روز یک‌شنبه 15 شعبان 1429 هجری قمری، همین امروز کربلا است! همین امروز! اصلاً نیازی به این حرف‌ها نیست، چون ولایت همیشه زنده است. امام حسین 1400 سال پیش شهید شد، ولی ولایت امام حسین که شهید نشد، بلکه زنده شد! اتفاقاً ولایت و روح و نفس سیّدالشّهدا بیشتر زنده شد، و هر روز که بگذرد بیشتر زنده‌تر می‌شود! اینکه الآن شما در اینجا جمع شده‌اید، شما را همان کسی آورده است

که 1400 سال پیش شهید شد! نفس او الآن افراد را جمع کرده است و همان او دارد می‌گوید که ولایت من الآن هست! و همان دارد می‌گوید که مواظب باشید داخل لشگر یزید نشوید! همان الآن دارد این حرف را می‌زند. خیال نکنید لشگر یزید فقط آن‌موقعی بود که من را به شهادت رساند؛ بلکه الآن هم لشگر یزید هست. الآن لشگر یزید همین توهّمات و تخیّلات خود تو و همین مصلحت‌اندیشی‌های خود تو است. این توهّمات الآن لشگر یزید است و همین توهّمات بود که آن‌موقع در 1400 سال پیش، دو لشگر را در مقابل هم قرار داد، و الآن هم همین است!

علامه طباطبائی را همین نفاق مجبور به ترک این راهی کرد که ایشان در پیش گرفته بود. پس ما چرا سراغ یزید و معاویه برویم؟ باید به فکر خودمان باشیم! چرا بر سرمان بزنیم؟ باید برای بدبختی خودمان بر سرمان بزنیم و کاری برای خودمان بکنیم.

عجیب اینجا است که من وقتی جلد دوم اسرار ملکوت را نوشتم ـ این را بَینی و بَین الله دارم می‌گویم ـ دچار شک شده بودم که روند کتاب را به چه نحوه‌ای قرار بدهم. با خودم گفتم: من مسئله را رها می‌کنم، هرچه پیش آمد به همان نحوه باشد. وقتی که مشغول نوشتن بعضی از مطالب شدم طبعاً اسم بعضی از افراد در آنجا آمد و اشکالاتی بر مرام و تفکّر آنها گرفته شد. این قضیّه برای خیلی‌ها گران آمد و شنیدیم که حرف و نقل شده است که چرا اشکال وارد شده است؟ و مگر حرف دیگری نبود که زده شود؟ و از این مسائل و مطالب گفته می‌شد.

یک نفر از جانب شخصی برای من پیغام آورد که شما چه انگیزه‌ای از بیان این مطالب در این کتاب داشتید؟ و عجیب اینجا است که خود همین شخص کسی بود که در مجلسی به این عمل افراد نسبت به علامه طباطبائی اعتراض می‌کرد و خیلی هم شدید صحبت می‌کرد! من در جواب گفتم: برو به فلانی بگو که آیا اعتراض شما بر من، شبیه اعتراض افراد به علامه طباطبائی نیست؟ این شخص هم رفته بود و وقتی که به او گفته بود، رنگش قرمز شده بود و دیگر هیچ حرفی نزده بود!

چرا باید این‌طور باشد؟! چرا ما باید همان ایراد و اشکالی که خودمان بر دیگران

وارد می‌کنیم، حالاکه این قضیّه دارد به جهتی به منافع ما برخورد می‌کند، خودمان در این اشکال وارد شویم؟!

ما باید بدانیم که تقدیر و مشیّت الهی برای همۀ ما امتحان را خواهد آورد. این‌طور نباشد که وقتی امتحان برای دیگران باشد زبانمان یک فرسخ بشود و شروع کنیم به اعتراض که این‌طور است و باید این‌طور شود و... ؛ چون همین امتحان برای ما هم پیش می‌آید و همین قضیّه برای ما هم اتّفاق می‌افتد.

حرف من این است که اگر اشکال دارید، به مطلب ایراد بگیرید؛ اما چرا به‌خاطر شخصیّت دارید ایراد می‌گیرید؟! ما با مطلب مواجه هستیم، پس می‌توانید به مطلب ایراد بگیرد که این حرفی که شما می‌زنی دروغ است یا این حرفی که شما می‌زنی به این دلیل، اشتباه است. بسیار خوب، هیچ اشکالی ندارد؛ چون انسان اشتباه می‌کند و اشتباه می‌فهمد و خطا می‌کند، ولی بعدش تصحیح می‌کند؛ این اشکالی ندارد. اما آن شخص می‌گفت: «چرا داری به ”او“ این حرف را می‌زنی؟!» ایراد این حرف، همین مسئله‌ای است که به علامه طباطبائی می‌گفتند: «چرا به ”مجلسی“ داری این را می‌گویی؟» چه فرقی می‌کند و چه تفاوتی دارد؟! آنها به علامه طباطبائی نگفتند که حرفت غلط است؛ چون حرف ایشان درست است، و اگر می‌توانستند خود کلام علامه را رد می‌کردند و دیگر سراغ مجلسی نمی‌رفتند.

## لزوم تمسک اهل‌علم به مرام آزادگی و پرهیز از شخصیّت‌زدگی در مواجهه با مطالب اولیای الهی

رفقا می‌دانند که ما در مباحثاتی که داریم، در عین مقام عظمت و خضوعی که نسبت به بزرگان داریم، مسئله را از دیدگاه یک مطلب بشری بررسی می‌کنیم و چه‌بسا ایراداتی هم داریم و این ایرادات ممکن است وارد باشد و ممکن است نباشد و بعداً متوجّه بشویم اشتباه کرده‌ایم؛ ولی تا وقتی اشتباه نکرده‌ایم ایراد را وارد می‌کنیم. مسئله این است.

این قضیّه برای خود بنده اتّفاق افتاد و این را دارم خدمت رفقا می‌گویم تا این مطلب را به‌صورت یک قضیۀ زنده خدمت رفقا ارائه بدهم. ما دیدیم که کتاب مرحوم آقا باید بحث شود. رفقا شنیدند و اطلاع دارند که موقعیّت مرحوم آقا چه موقعیّتی است و تفکّری که من نسبت به ایشان دارم چه تفکّری است و نحوۀ ارتباطی که من

با ایشان دارم چطور است. ما کتاب صلاة جمعه مرحوم آقا را حاشیه زدیم و نگاه کردیم دیدیم از دیدگاه ما بعضی از مطالبی که در این کتاب هست، با توجه به اینکه ایشان این را در همان زمان‌های سابق در نجف نوشته‌اند، محل بحث است و باید توضیح داده شود و بحث شود. کسانی از اهل علم و دوستان و فضلایی که خوانده‌اند می‌دانند که من در وارد شدن در بحث و تقریر یا نقد، هیچ ملاحظه‌ای نکرده‌ام، به‌نحوی‌که بعضی از رفقا گفتند: «آیا این حاشیه را با همین کیفیت چاپ کنیم؟!»

من صحبتی کردم و گفتم: ما فقط با امام صادق طرف هستیم و فقط باید در قبال امام صادق پاسخ‌گو باشیم؛ همین! این جواب من بود. مرحوم پدر من هم مرا بر همین مسیر قرار داده است. او نگفته است که از من شخصیّت بتراش! نگفته است که مرا بزک کن و به جامعه عرضه بدار! نگفته است که از من یک موجود معصوم درست کن که حتی اگر... ! ایشان کتاب می‌نوشتند و من کتاب‌های ایشان را تصحیح می‌کردم. این چه اشکالی دارد؟ یک نفر دارد می‌نویسد و سهوی از قلمش رد می‌شود و اشتباهی می‌کند.

یکی از مصائبی که ما بعد از حیات مرحوم آقا داشتیم این بود که یک عده آدم نادان آمدند و گفتند: «هرچه ایشان گفته است درست است!» فرض کنید که انسان هفت تا دنده دارد، ولی مثلاً ایشان در یک جا نوشته‌اند که انسان نُه تا دارد. می‌گوییم: این دنده‌ها را داریم می‌شماریم: یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت تا! این دوتای دیگر دنده نیست، روده است! لذا ایشان اشتباه می‌گوید که اینها دنده است یا چیز دیگر است! می‌گویند: «نه! چون ایشان گفته‌اند نُه تا، پس ما نُه تا دنده داریم!» لابد دو تای آنها را فقط چشم حلال‌زاده می‌بیند! التفات می‌کنید؟! می‌گوییم: آقاجان برو به صورتت آب بزن از خواب بیرون بیا! همه می‌دانند که ما این‌قدر دنده داریم! پس ایشان اشتباه کرده‌اند و فرض کنید گفته‌اند که نه تا یا ده تا دنده داریم. لذا این را باید تصحیح کرد. اگر تصحیح نکنیم مردم به نویسنده و به این قلم می‌خندند! اما می‌گفتند: «نه، شما نباید دخالت کنی!» عجب گرفتاری شدیم! بعد همان‌ها آن انحراف بعد از مرحوم آقا را ایجاد کردند؛ چون تفکر سفیهانه و جاهلانه انسان را به اینجا می‌کشاند.

ولی من گفتم نه، باید کلام تصحیح بشود؛ چون ما با مطلب سر و کار داریم و مطلب باید درست باشد و روش ایشان هم همین بوده است.

در زمان حیات مرحوم آقا خود ایشان چند بار [درحالی‌که به حقیر اشاره می‌کردند] به دیگران گفتند: «از این یاد بگیرید، از این یاد بگیرید، از این یاد بگیرید!»[[15]](#footnote-15) این مکتب، مکتب آزادی است، مکتب حرّیت است، مکتب مناعت است، مکتب عزّت است و مکتبی است که دیگر در آن «آخ آخ» راه ندارد.

وقتی که من این کتاب صلاة جمعه را نوشتم و این حواشی را زدم، اگر این حواشی بر این کتاب زده نمی‌شد، مسائل و مشکلاتی پیش می‌آمد. بعداً شنیدیم که حرف درآمد: «عجب، فلانی بر پدرش اعتراض کرده و نقد وارد کرده است!» از همان‌جاهایی حرف درآمد که آن انحرافات را ایجاد کرده بود! می‌گویید که من چه‌کار کنم؟ اگر اشتباه کرده‌ام، رد کنید و بگویید که این حرف اشتباه است. من که کتاب ننوشته‌ام و بعد فرار کنم. من سرجایم نشسته‌ام! یک نامه بنویسید که این نقدی که شما کرده‌اید اشتباه است، چون روایت دارد همین را می‌گوید و فلان فتوا هم دارد همین را می‌گوید. من هم می‌گویم: بسیار خوب، اگر این‌طور باشد برمی‌دارم و عوض می‌کنم. اگر مطلب برای من ثابت شد و متوجّه شدم که این کاری که کرده‌ام و این حاشیه‌ای که زده‌ام و این مطلبی که در اینجا اضافه کرده‌ام، اشتباه بوده است و تصحیح نکردم، آن‌وقت من هم دیگر مشمول همان لشگر یزید شده‌ام و جزء آن دسته و آن طرف شده‌ام.

طلبه که سرباز امام زمان است باید فقط با مطلب سر و کار داشته باشد، نه با شخص و شخصیّت. قضیّه این است.[[16]](#footnote-16) باید فقط با مطلب سر و کار داشته باشد، آن‌هم فقط با آنچه از امام معصوم رسیده است، از آیات قرآن رسیده است، از مطالب مُسَجّل

و مسلّم رسیده است؛ فقط باید آن را در نظر بگیرد و چیز دیگری را نباید در نظر بگیرد. این مرام می‌شود مرام آزادی و آزادگی و مرام حرّیت.

## اجتناب از اعتباریات و توهّمات، شرط اساسی تبعیت از امام زمان

امام زمان علیه السّلام که امروز به دنیا آمده، برای این به دنیا آمده است که بگوید: خداوند مرا به‌وجود آورد تا اگر مردم مرا می‌خواهند باید تمام تخیّلات و توهّماتی که تا الآن بر افکارشان حاکم بوده است ـ که امروز به دنبال این می‌روند و فردا به دنبال آن یکی می‌روند و پس‌فردا به دنبال آن دیگری می‌روند ـ تمام اینها را کنار بگذارند.

یک روز بنده در مسجدالحرام نشسته بودم و یک عده از ایرانی‌ها هم در همان مسجدالحرام نشسته بودند. آنها شروع کردند به حرف زدن از مسائل ایران. من به این افراد رو کردم و گفتم: آقاجان اینجا مسجدالحرام است! این حرف‌ها را جای دیگر هم می‌شود زد! این توفیقی را که خدا به شما داده است از دست ندهید؛ شاید خدا دیگر قسمت نکند! فعلاً اینجا را قدر بدانید و توجه کنید! آخر اینجا آدابی دارد! چرا در یک‌چنین مکانی که انبیا و همۀ ائمه اینجا آمده‌اند و طواف کرده‌اند، دارید این حرف‌ها را می‌زنید؟! در همین‌جایی که شما نشسته‌اید شاید یک روزی امام نشسته باشد!

بعد آنها دوباره راجع به یک کسی شروع کردند به حرف زدن که او فلان کار را کرده است و... و بد می‌گفتند. دیگر ما بی‌خیال اینها شدیم. بعد از ده دقیقه همان کسی که اینها راجع به او حرف می‌زدند یک‌مرتبه از دور با چند نفر از افراد پیدا شد! همین‌هایی که داشتند از او بد می‌گفتند، یک‌دفعه گفتند: عجب، فلانی آمده است! و فوراً بلند شدند و رفتند و کنار او ایستادند! یکی عکس می‌انداخت، یکی فیلم می‌گرفت!

گفتم تو را به‌خدا! خدا چطوری [امتحان می‌کند]! آن‌وقت اینها دارند دنبال امام زمان می‌گردند؟! این که الآن نشسته بود و فحش می‌داد، تا چشمش افتاد تمام فحش‌ها یادش رفت و گفت برویم عکس بیندازیم و برویم همراه او راه برویم! ای احمق، به‌خاطر همین امام زمان نمی‌آید! واقعاً تو آدمی؟! آخر نه حرفتان حساب دارد، نه فکرتان حساب دارد، نه منشتان در زندگی حساب دارد، نه مکتبتان حساب دارد؛ هیچ چیزتان حساب ندارد! فقط یک عده عوام هَمجٌ رَعاع هستید که به هر بادی

بیاید می‌روید![[17]](#footnote-17) اگر اعتراض می‌کنید دنبال اعتراضتان بایستید! اگر نمی‌ایستید پس اعتراض هم نکنید! آخر این چه طرز منشی است؟! این چه طرز رفتاری است؟! حالا اگر بر فرض امام زمان آمد، حضرت برای این مردم می‌خواهد چه‌کار کند؟ واقعاً این مردم چه فایده‌ای برای حضرت دارند؟!

یکی از رفقا نقل می‌کرد:

یک روز خواستم دیدن یکی از علمای برجسته و متّقی قم بروم که به زهد و تقوا معروف است و واقعاً هم همین‌طور است، و بعضی مطالب هم از ایشان شنیده می‌شود. ظاهراً شب چهارشنبه بود یا یک مناسبت دیگری بود. داشتم به دیدن ایشان می‌رفتم که دیدم جمعیّت زیادی آمده است تا وقتی که ایشان از منزلش خارج می‌شود یا از مسجدی یا خیابانی به اجتماع می‌آ‌ید، او را ببینند و بالأخره متبرّک شوند.

همین‌که ایستاده بودیم و همه منتظر بودند که ایشان را ببینند، یک‌دفعه یکی از فوتبالیست‌ها ـ از همین‌هایی که توپ‌بازی می‌کند و هفتاد میلیون را هم دنبال خود این طرف و آن‌طرف می‌کشد ـ آمد. تا این مردم چشمشان به این فوتبالیست افتاد، آن عالِم را فراموش کردند! صلوات می‌فرستادند و همه دوربین‌ها را درآورده بودند و به‌جای فلان آقا، شروع کردند از این فوتبالیست عکس می‌گرفتند و فیلم می‌گرفتند و می‌گفتند که نگاه کنید، ببینید فلان فوتبالیست آمده است!

گفتم: به‌به! ملّتی که یک فوتبالیست و یک عالم برای او یکسان است، خیال می‌کنم ظاهراً باید در اصل و نسب اینها قدری تغییرات داده شود که از کجا آمدند؟! واقعاً این هم شد فرهنگ؟! جداً عرض می‌کنم! این طرز تفکّر و این طرز خواست و این میزان پایبندی به ارزش‌ها باید باشد؟! بالأخره آدم باید بفهمد دیگر!

## لزوم حرکت براساس رضای الهی و نهراسیدن از ماسوَی‌الله

علیٰ‌کلّ‌حال ما باید این مطلب را همیشه مدّ نظر قرار بدهیم. همۀ افراد،

مخصوصاً رفقا و دوستانی که ملبّس به لباس علم و لباس حیات و لباس حرّیّت و آزادی و لباس ایمان و لباس نور و بهاء و بهجت هستند باید قدر خودمان را بدانیم! خیلی مهم است! اینکه عرض می‌کنم به‌خاطر این نیست که ما خود را از دیگران یک سر و گردن بالاتر بدانیم. طلبه علوم دینی باید خود را مانند دیگران بداند، گرچه دیگران وظیفه دارند که برای او حساب دیگری باز کنند. آن وظیفه، وظیفۀ دیگران است؛ ولی خود اهل‌علم باید خودشان را با دیگران یکسان بدانند.

ما باید متوجّه این مسئله باشیم که پا در کجا گذاشته‌ایم و چه مسئولیّتی برعهدۀ ما قرار گرفته است. ما نباید کاری به این داشته باشیم که سایر افرادی که آنها هم ملبّس می‌شوند، در چه راهی هستند و به چه مسیری می‌روند؛ بلکه ما باید آن راهی را که بزرگان برای ما بیان و تعیین کرده‌اند، همان را بپذیریم. آن دغدغه‌ای را که اولیای خدا داشتند باید درک کنیم. آن احساسی را که بزرگان و اولیای خدا داشتند باید در وجود خود بیاوریم. آنچه آنها برای رسیدن به آن خود را به مشقّات و زحمت‌ها انداختند ما باید آن را بفهمیم. آن مسئله عبارت است از:

﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖ﴾؛[[18]](#footnote-18) «(در رفتن و حرکت در مسیر حق) از هیچ‌کس و هیچ مطلبی نهراسیدن و نترسیدن و فقط خدا را در نظر گرفتن.»

اگر این‌طور باشد، امام زمان هم آنچه را که باید، در پیش پای ما قرار خواهد داد، و آنچه را که برای خیر ما است بر مغز و بر قلب ما وارد خواهد کرد؛ و اگرنه، ما بخواهیم «آخ آخ» و «اگر اگر» دربیاوریم، حضرت هم راه دیگری برای ما اختیار خواهد کرد و مسیر دیگری برای ما خواهد گذاشت و می‌فرماید: حالا برو ببینیم تا کجا می‌روی! چون خودت این را اختیار کردی و این را پذیرفتی، بنابراین من دیگر مسئولیّتِ تو را ندارم.

در توقیعی که از ناحیۀ حضرت برای شیخ مفید آمده است حضرت می‌فرماید:

«گرچه خداوند ما را از اجتماع مردم دور قرار داده است و از رفت‌وآمد با مردم کناره‌گیری کرده‌ایم؛ ولی مطلب این‌طور نیست که ما از حالات آنها اطلاع نداشته باشیم، از وضعیّت آنها مطّلع نباشیم، موانع را از سر راه آنها برنداریم و کید ظالمین را از آنها دفع نکنیم! و لولا ذٰلک... اِصطَلمکُم الأعداء؛ و اگر ما نباشیم این دشمنان شما را له خواهند کرد!»[[19]](#footnote-19)

چون شما خار بر سر راه دشمنان هستید و آنها می‌خواهند این خار و این مانع را بردارند، لذا با افکار و منویات و اهدافشان می‌خواهند شما را له کنند!

اینها حرف‌های خود امام است و خود امام دارد این‌طور می‌گوید. بنابراین وظیفۀ همۀ ما، به‌خصوص طبقه و صنف علما و اهل‌علم، این است که صبح که از خواب بلند می‌شویم فقط و فقط باید امام علیه السّلام را در نظر داشته باشیم و باید بدانیم که امروز برای چه از منزل خارج می‌شویم و برای چه داریم درس می‌خوانیم. این درسی که می‌خوانیم از آن اول، در نظرمان این باشد که کلام امام صادق را آن‌طوری‌که حضرت فرموده است بفهمیم، نه آن‌طوری‌که برای ما تفسیر می‌کنند و نه آن‌طوری‌که برای ما مصداق تعیین می‌کنند. باید بفهمیم که منظور امام چه بوده است؛ اما اینکه آیا این منظور امام در شرایط فعلی مصداق دارد یا ندارد، دیگر به ما ارتباطی ندارد. چه کسی گفته است که ما برای کلام امام مصداق تعیین کنیم و فرد بتراشیم؟! ما باید حرف امام را بفهمیم. ما باید این را که امام فرموده است: «تا یقین پیدا نکردی نرو!» بفهمیم. باید این را که امام فرموده است: «باید هر کسی را در جایگاه خودش قرار بدهی!» بفهمیم. باید این را که امام فرموده است: «تو مسئول خود و اطرافیان خودت هستی!» بفهمیم و نگوییم به ما چه ارتباطی دارد؛ بلکه ما برحسب وظیفۀ خود باید انجام بدهیم، اما اینکه مشیّت و تقدیر خدا چه اقتضا می‌کند دیگر خود خدا می‌داند.

إن‌شاءالله امیدواریم که خداوند همۀ ما را موفّق کند بر اینکه به دنبال مرام و

مکتب امام علیه السّلام باشیم و فقط آن را در نظر داشته باشیم، سایر توهّمات و تخیّلات را از دریچۀ نفس خود بیرون کنیم، افکار خود را منحصر و متمحّض و مترکّز در آن چیزی قرار بدهیم که مورد خواست امام است، و مرام بزرگان را سرمشق برای خود قرار بدهیم! باید بدانیم که بر هر فعل ما حساب و کتابی هست و بر هر کلام ما جزائی هست و هر منش ما باید پاسخی در قبالش گفته بشود.

## ترغیب اکید امام صادق علیه السّلام بر طلب علوم اهل‌بیت

ما باید خصوصاً برای رفقا و احبّاء و دوستان و اصدقاء روحانی که امروز به لباس ملائکه متلبّس می‌شوند، از خداوند توفیق بخواهیم که آنها را مشمول عنایات خاصّ خودش قرار بدهد و بر همان مَمشایی قرار بدهد که امام صادق توقّع داشتند:

«لَوَدِدتُ أنَّ أصحابی ضُرِبَت رُءوسُهُم بِالسّیاطِ حَتّیٰ یَتَفَقَّهوا!»[[20]](#footnote-20)

باید بدانیم که در جایی قدم گذاشته‌ایم که اول معصوم عالم این‌طور می‌فرماید:

«ای کاش من می‌توانستم با شلاّق بر سر دوستانم بزنم تا در این جرگه و در این مکتب علم وارد بشوند!»

حضرت نفرمود: بر سر دوستانم بزنم تا تاجر شوند، بر سر افرادم بزنم تا کاسب شوند، بر سر افرادم بزنم تا مهندس و پزشک بشوند؛ بلکه فرمودند: بر سر اصحابم بزنم تا مشی و مرام علم را در پیش بگیرند! این را امام صادق فرمود! کسب و سایر مطالب برای همه هست؛ ولکن این مکتب و این مرام، مرامی است که توفیق خاص می‌خواهد و از آن‌طرف هم برکاتش، برکاتی است که پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نسبت به کسی که وارد مرام و مکتب علم می‌شود، فرموده است.[[21]](#footnote-21)

من یک روز داشتم رادیو گوش می‌دادم، شنیدم یکی از همین آقایان فعلی که در همین قم هم هست صحبت می‌کند و می‌گوید:

«طلب علم» همین علوم تجارت و تکنیک و نجاری و آهنگری است! و اینها بر هر مسلمی واجب است، زیرا پیغمبر فرمودند: «اُطلبوا العلمَ و لَو بالصّین؛[[22]](#footnote-22) باید انسان دنبال علم برود گرچه در چین باشد!» و آن‌موقع چین از نظر صنعت در میان افراد معروف بود.

به ایشان باید گفت که بنده برای تحصیلات شما در این هفتاد، هشتاد سال خیلی متأسّفم! ای کاش شما هم به چین می‌رفتی و همان نجّاری و رنگرزی را یاد می‌گرفتی و این روایات و مکتب امام صادق علیه السّلام را این‌طور خراب نمی‌کردی! آیا پیغمبر فرموده است که برای رنگرزی به چین بروید؟! حضرت می‌فرماید که این علم، علمی است که ارزش این را دارد که تا چین بروید تا یک معرفت از معارف الهی در جانتان بنشیند.[[23]](#footnote-23) خود پیغمبر علم را تفسیر کرده است.[[24]](#footnote-24) چرا آن روایت را

یادت رفته است؟! چرا فقط این یکی را می‌گویی؟![[25]](#footnote-25)

## بهره‌مندی طلاب علوم دینی از عالی‌ترین و شریف‌ترین نعمت‌ها

گاهی اوقات که من می‌نشینم و با بعضی از دوستان و رفقایم صحبت می‌کنم، می‌گویم که یک سؤال از شما می‌کنم، نه‌اینکه حالاکه جلوی من هستید جواب بدهید، بلکه خودتان فکر کنید: کسانی که دنیا را می‌خواهند برای لذت بردن و خوش‌گذرانی می‌خواهند. حالا اگر این معرفتی که برای شما پیدا شده است و این تحصیلی که در این چند سال برای شما عائد شده است، این عائدی و نتیجه را از شما بگیرند و در قبالش جواهری به شما بدهند که تا آخر عمر هر کاری بخواهید بکنید این جواهر بتواند تأمین کند، یعنی این‌قدر قیمت داشته باشد که تمام زندگی و همۀ امور را کامل تأمین کند؛ شما چه‌کار می‌کنید؟ واقعاً می‌دهید یا نه؟ رفقا می‌خندند! بدهیم که چه بشود؟! تازه به‌دست آورده‌ایم!

مرحوم آقا وقتی که به آقای حدّاد رسیدند، آقای حدّاد گفتند: «شما باید به ایران بروید!» مرحوم آقا گفتند: «آقا بعد از یک عمر، تازه ما به شما رسیده‌ایم؛ حالا می‌گویید که ایران بروید؟!» ایشان در جواب می‌فرمایند: «شما هرجای دنیا که بروید من با شما هستم!»[[26]](#footnote-26) مرحوم آقا این قضیه را به من این‌طوری فرمودند، و در کتاب هم تقریباً همین‌طور نوشته‌اند، ولی عبارت اصلی ایشان این بود: «تازه ما به شما رسیده‌ایم!»

حالا ما هم تازه به کلام امام صادق علیه السّلام رسیده‌ایم! می‌خواهیم روایت امام صادق را بخوانیم و بفهمیم. من واقعاً بعضی از اوقات که برحسب تتبّعاتم کافی

را مطالعه می‌کنم وقتی به روایتی از امام صادق می‌رسم حالتی پیدا می‌کنم که تحقیقاً می‌توانم قسم بخورم که اگر دنیا را در قبالش به من بدهند آن فهم را نخواهم داد! این را می‌توانم قسم بخورم! چون کلام امام صادق است، نه کلام پاستور و سایر افراد! کلام امام باقر است، کلام امام رضا است، کلام امام سجّاد علیهم السّلام است! اگر یک دعای صحیفۀ سجّادیّه را بفهمیم تحقیقاً می‌توانم قسم بخورم که اگر دنیا را در قبالش به من بدهند این فهم را نخواهد داد!

## روایات ائمّه علیهم السّلام به‌عنوان بالاترین معجزه و کرامت حیات بخش

خدمت رفقا عرض کرده بودم که معجزۀ ائمه این معجزات و کرامات نیست، معجزۀ ائمه مطالبی است که از آنها نقل شده است و حیات ما را عوض می‌کند. شما یک روایت از امام صادق می‌خوانید و زندگی‌تان از این‌طرف به آن‌طرف می‌شود؛ این معجزه است.[[27]](#footnote-27)

اما اینکه بر فرض فلان گرگ در بیابان با امام صادق حرف زد،[[28]](#footnote-28) بسیار خوب، حرف زد، حالا به من چه ربطی دارد؟! او امام است و حیوانات امام را می‌شناسند، ولایت را می‌شناسند، با امام حرف می‌زنند، امام جواب می‌دهد و درخواست آنها را پاسخ می‌دهد. حالا این به من چه ارتباطی دارد؟! آن چیزی که به من ارتباط دارد جواب دادن امام صادق به گرگ نیست، آن چیزی که به من ارتباط دارد به صورت حیوان درنده درآوردن شیر در پرده توسط امام رضا و تکه‌تکه کردن و خوردن آن شعبده‌باز نیست![[29]](#footnote-29) بله، امام رضا این کار را کرده است؛ حالا من الآن چه کنم؟!

آن چیزی که الآن از امام رضا به‌کار من می‌آید، کلمات و روایات امام رضا و مطالبی است که از امام رضا رسیده است. اینها برای من معجزه است و اینها الآن به‌کار

من می‌آید. بله، آن معجزات دیگر هم بوده است و آنها هم به جای خود خوب است که ما بدانیم. بالأخره ائمۀ ما این‌طور معجزات هم داشتند تا همه سر جایشان بنشینند و مواظب باشند؛ ولی آن چیزی که مرا عوض می‌کند این نیست که بالای منبر بروم و دربارۀ این حرف‌ها صحبت کنم که امام ماه را می‌آورد، امام این کار را می‌کرد، امام آن کار را می‌کرد و... بلکه آن مطالبی که زندگی ما را عوض می‌کند روایات ائمه است و باید دربارۀ اینها صحبت کنیم.

امام صادق می‌فرماید که اگر بدانید وارد شدن در این مسیر و به‌دنبال علم رفتن و فهمیدن کلمات ما ائمه برای شما چه خواهد آورد، حاضر بودید که شلاّق بر سرتان بخورد و بیایید! این حرف من نیست، امام علیه السّلام این حرف را می‌فرماید!

## وجوب غنیمت شمردن توفیق عظیم الهی بر اهل‌علم

پس ما باید بدانیم و ارزش خود را متوجّه بشویم و مفت و مجانی این قضیّه را از دست ندهیم. این توفیقی که الآن خدا نصیب شما کرده است که می‌خواهید در امروز به لباس اهل‌علم درآیید، این توفیق مجانی به‌دست شما نیامده است! شما باید ببینید از میان این میلیون‌ها جمعیّت، خدا شما را در این روز آورده است تا عِمامه سرتان بگذارید و در این راه قرار بگیرید. این شوخی نیست! لذا می‌گویم ما نباید با این قضیّه به‌شوخی برخورد کنیم.

ما خیال می‌کنیم که بالأخره این رشته هست و آن رشته هم هست و آن رشتۀ دیگر هم هست، و مثلاً این یکی عِمامه سرش می‌گذارد و آن یکی هم کلاه سرش می‌گذارد؛ اما نه‌خیر، حساب و کتاب دارد! ملائکه آمده‌اند و کلی زحمت کشیده‌اند تا این توفیق را نصیب شما کرده‌اند! تقدیر الهی را از آن عالَم آورده‌اند و مختصّ شما کرده‌اند. قضیّه شوخی نیست! چرا سایر افراد هم‌چنین توفیقی پیدا نکردند و نمی‌کنند؟! مسئله خیلی مسئلۀ مهمی است.

لذا این گوهر را نباید از دست بدهیم. این شاگردی و کرنش در مکتب امام صادق را نباید با خزف عوض کنیم، با توهّمات دنیوی و تخیّلات عوض کنیم، با دل این و آن را به‌دست آوردن عوض کنیم، با پیشنهاد این پست و مقام عوض کنیم، با رسیدن

به این موقعیّت و آن موقعیّت عوض کنیم. مسئله این است!

سخن سربسته گفتی با حریفان \*\*\* خدا را زین معما پرده بردار![[30]](#footnote-30)

بیخود نبود که در سه جلسه‌ای که من در سن هفده سالگی خدمت مرحوم آقای حدّاد رسیدم، در هر سه جلسه ایشان فرمودند: «تا می‌توانی در درس‌هایت اتقان کن!» یعنی تا می‌توانی درس‌هایت را درست بخوان! تا این گوهری را که به دست تو آمده است از دست ندهی.

لذا باید فرصت را مغتنم بشماریم،[[31]](#footnote-31) وقتمان را به بیهوده نگذرانیم، بیخود این‌طرف و آن‌طرف نرویم و مجالس خود را به مجالس حرف و نقل نگذرانیم؛ چون این عمر دوباره بر نخواهد گشت. اگر الآن فرصت را از دست بدهیم دیگر موقعیّت و شرایط تغییر خواهد کرد و شرایط جدید، اقتضای جدیدی برای ما به‌وجود خواهد آورد. حالاکه در هم‌چنین موقعیّت و سن و فراغ بالی هستیم، از این موقعیّت استفاده کنیم.

إن‌شاءالله مشمول عنایات خاصّۀ حضرت ولی‌عصر عجّل الله تعالیٰ فرجه الشّریف باشیم به‌نحوی‌که فقط آن حضرت را بشناسیم، فکرمان او باشد، ذکرمان او باشد، هدفمان او باشد و چشممان را از این‌طرف و آن‌طرف ببندیم.

در وهلۀ اول، رسیدن خودمان به مطلب باشد و در وهلۀ دوم در مقام تبلیغ، آنچه که هست همان را به افراد ابلاغ کنیم.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمد و آل‌محمد

1. . سوره منافقون (63) آیه 8. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره منافقون (63) آیه 8. امام شناسی، ج 5، ص 209:

«حتماً عزیزترین افراد ما، ذلیل‌ترین افراد را از آنجا خارج خواهند کرد.» [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره مائده (5) آیه 105. [↑](#footnote-ref-3)
4. . مستفاد از: إثبات الهداة، ج 4، ص 30 و 31؛ الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 236 ـ 238. [↑](#footnote-ref-4)
5. . الهدایة الکبری، ص 192؛ تحف العقول، ص 308. [↑](#footnote-ref-5)
6. . مستفاد از: نفس المهموم، ص 319؛ الدمعة الساکبة، ص 335. [↑](#footnote-ref-6)
7. . روح مجرّد، ص 79. [↑](#footnote-ref-7)
8. . سوره منافقون (63) آیه 8. [↑](#footnote-ref-8)
9. . سوره منافقون (63) آیه 8. [↑](#footnote-ref-9)
10. . إلزام النواصب، ص 169:

«فی نَسَب یَزیدِ بنِ معاویة: قاتلِ الحسین بن علیّ بن أبی‌طالب علیهم السّلام:

قد رَوَوا أنّ أُمَّه مَیسون بنتُ بَجدَلِ الکُلَبیّة، أمکَنَت عبدَ أبیها من نفسِها فحمَلَت بیزیدَ ـ لعنةُ الله علیه ـ و إلیٰ هذا المعنیٰ أشارَ النسّابةُ البَکریّ ـ من علماء السنّة ـ یقول:

فَإن یَکُنِ الزّمانُ أتیٰ عَلَینا \*\*\* بِقَتلِ التُّرکِ و المَوِت الوَحیّ

فَقَد قَتَلَ الدَّعیُّ و عَبدُ کَلبٍ \*\*\* بِأرضِ الطَّفِّ أولادَ النَّبیّ

... ومراده ب‍ «عبدِ کَلبٍ» یزیدُ بن معاویة ـ لعنه الله ـ لأنه مِن عَبدِ بَجدَلِ الکَلبیّ.» [↑](#footnote-ref-10)
11. . مروج الذهب، ج 3، ص 67. [↑](#footnote-ref-11)
12. . مهر تابان، ص 55. [↑](#footnote-ref-12)
13. . لمعات الحسین، ص 97. [↑](#footnote-ref-13)
14. . رجوع شود به مهرتابان، ص 55. [↑](#footnote-ref-14)
15. . رجوع شود به اسرار ملکوت، ج 2، ص 279؛ رساله اجتهاد و تقلید، ص 362. [↑](#footnote-ref-15)
16. . تصنیف غرر الحکم، ص 438: «لا تَنظُر إلیٰ مَن قال و انظُر إلیٰ ما قال.»

ترجمه: نگاه نکن که چه کسی این حرف را زده است، و ببین که چه گفته است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-16)
17. . نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 496. [↑](#footnote-ref-17)
18. . سوره مائده (5) آیه 54. [↑](#footnote-ref-18)
19. . الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 902. [↑](#footnote-ref-19)
20. . الکافی، ج 1، ص 31. [↑](#footnote-ref-20)
21. . همان، ص 34:

«عَنِ القَدّاحِ عَن أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ صلَّی الله علیه و آله و سلّم: ”مَن سَلَکَ طَریقًا یَطلُبُ فیهِ عِلمًا، سَلَکَ اللهُ بِهِ طَریقًا إلَی الجَنَّةِ، و إنَّ المَلائِکَةَ لَتَضَعُ أجنِحَتَها لِطالِبِ العِلمِ رِضًا بِهِ، و إنَّهُ یَستَغفِرُ لِطالِبِ العِلمِ مَن فی السَّماءِ و مَن فی الأرضِ حَتّیٰ الحوتِ فی البَحرِ، و فَضلُ العالِمِ عَلَی العابِدِ کَفَضلِ القَمَرِ عَلیٰ سائِرِ النُّجومِ لَیلَةَ البَدرِ، و إنَّ العُلَماءَ وَرَثَةُ الأنبیاءِ إنَّ الأنبیاءَ لَم یُوَرِّثُوا دینارًا و لا دِرهَمًا و لٰکِن وَرَّثُوا العِلمَ فَمَن أخَذَ مِنهُ أخَذَ بِحَظٍّ وافِر.“»

ترجمه: «از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ”هرکس در طلب علم و دانش راهی را بپیماید، خداوند او را در راهی به‌سوی بهشت حرکت خواهد داد. و همانا به جهت رضایتمندی از طالب علم، ملائکه بال‌های خود را برای او فرو می‌نهند [و می‌گسترانند]. و به‌تحقیق که برای طالب علم استغفار می‌کند هرآن‌که در آسمان و زمین است حتی ماهیان دریا! و فضیلت و برتری عالم بر عابد بمانند برتری ماه شب چهاردهم است بر دیگر ستارگان. و به‌تحقیق که علما وارثان پیامبرانند؛ چراکه میراث پیامبران دینار و درهم نیست، بلکه میراثشان علم است، پس هرکس که از آن علم برگرفت بهرۀ فراوان برده است!“» (محقق) [↑](#footnote-ref-21)
22. . روضة الواعظین، ج 1، ص 11. [↑](#footnote-ref-22)
23. . مصباح الشریعة، ص 13:

«قال الصّادق علیه السّلام: ”... قال عَلیٌّ علیه السّلام: اُطلُبوا العِلمَ و لو بِالصّینِ؛ و هو عِلمُ مَعرِفَةِ النَّفسِ و فیهِ مَعرِفَةُ الرَّبِّ عزّوجلّ.“» [↑](#footnote-ref-23)
24. . الکافی، ج 1، ص 32:

 «قال النَّبیُّ صلّی الله علَیه و آله و سلّم: ”إنَّما العِلمُ ثَلاثَةٌ: آیَةٌ مُحکَمَةٌ أو فَریضَةٌ عادِلَةٌ أو سُنَّةٌ قائِمَةٌ؛ وَ ما خَلاهُنَّ فَهُوَ فَضلٌ.“»

نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 293: «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گفتند: علم منحصر در سه چیز است: آیۀ محکم و یا فریضۀ عادل و یا سنّت قائم؛ و غیر از این سه چیز هرچه باشد زیادی است.» [↑](#footnote-ref-24)
25. . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 292؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج 3، ص 3. [↑](#footnote-ref-25)
26. . رجوع شود به روح مجرّد، ص 36. [↑](#footnote-ref-26)
27. . الخصال، ج 1، ص 22:

«قال أبو جَعفَرٍ علیه السّلام: ”یا فُضَیلُ، إنَّ حَدیثَنا یُحیی القُلوبَ.“»

ترجمه: «امام صادق علیه السّلام فرمود: ”ای فضیل، کلام ما دل‌ها را زنده می‌کند!“» (محقق) [↑](#footnote-ref-27)
28. . بصائر الدرجات، ج 1، ص 351. [↑](#footnote-ref-28)
29. . رجوع شود به عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج 2، ص 171؛ ج 1، ص 96. [↑](#footnote-ref-29)
30. . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل 245. [↑](#footnote-ref-30)
31. . نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 471:

«و الفُرصَةُ تَ‍مُرُّ مَرَّ السَّحابِ، فانتَهِزوا فُرَصَ الخَیر.»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ”و فرصت چون ابرها می‌گذرد، پس فرصت‌های نیکی را غنیمت شمرده و از دست ندهید!“» (محقق) [↑](#footnote-ref-31)